

توسط: اندی اندروز (۱)
برگردان: دکتر لعل زاد، لندن، دسمبر ۲۰۱۶

هفت تصمیم (۲)

(اسرار پیروزی)

تصمیم اول - مسئولیت پذیری (مسئول بودن):

قوچ همین جا می ایستد.

من از این لحظه بعد، مسئولیت گذشته ای خود را می پذیرم. من میدانم که آغاز خردگرایی، پذیرش مسئولیت مشکلات خود و پذیرش مسئولیت گذشته ای خود است. من خود را مسئول حرکت به سوی یک آینده ای بزرگتر و روشن تری میدانم که خودم انتخاب می کنم.

من دیگر هرگز اقارب، همسر، رئیس یا کارمندان خود را به خاطر وضع موجود ملامت نمی کنم. دیگر هیچ گاه آموزش، ژنیتیک، نوسانات محیطی یا حوادث روزمره نمی تواند زندگی آینده مرا به گونه ای منفی متاثر سازد. اگر من بار دیگر این نیرو های غیرقابل کنترل را به خاطر عدم پیروزی خودم ملامت کنم، به معنی این است که برای همیشه در جال گذشته گیر خواهم ماند. من به آینده می نگرم. من اجازه نه خواهم داد که گذشته ای من آینده ای مرا کنترل کند.

قوچ همین جا می ایستد. من مسئولیت گذشته ای خود را به دوش می گیرم. من مسئول پیروزی خویش می باشم. من در جای هستم که امروز از نگاه روحی، فیزیکی، معنوی، احساسی و مالی قرار دارم و به علت تصمیمی است که خودم اتخاذ کردم. تصمیم من همیشه توسط افکار من اداره می شد. لذا من در جای هستم که امروز از نگاه روحی، فیزیکی، معنوی، احساسی و مالی قرار دارم و به خاطر این است که من چگونه فکر می کردم. اما امروز با تغییر فکر خود، پروسه ای تغییر خود از نگاه روحی، فیزیکی، معنوی، احساسی و مالی را آغاز می کنم.

افکار من سازنده بوده و هرگز ویرانگر نخواهد بود. مغز و ذهن من در راه حل های آینده زندگی خواهد کرد. من در مشکلات گذشته مسکون نخواهم شد. من در جستجوی رفاقت و دوستی با کسانی خواهم بود که در جهت ایجاد تغییرات مثبت در جهان کار و تلاش می کنند. من آسایش خود را هرگز در رفاقت و دوستی با کسانی سراغ نمی کنم که تصمیم گرفته اند هیچ سعی و تلاش نه کنند.

من وقتی با فرصت های مواجه می شوم که باید تصمیم بگیرم، حتما تصمیم می گیرم. من میدانم، آفریدگار برای من توانایی آنرا نداده که همیشه تصمیم درست بگیرم. اما برایم توانایی آنرا داده که اول تصمیم گرفته و بعد آنرا اصلاح کنم. صعود و سقوط امواج احساساتم هرگز مسیر مرا تغییر نخواهد داد. وقتی تصمیم می گیرم، در پشت آن می ایستم. انرژی من در جهت تصمیم گیری جریان می کند. من حتی یک ثانیه را هم در افکار دومی ضایع نمی کنم. زندگی من نه یک پوزشنامه، بلکه یک قطعنامه خواهد بود.

قوچ در اینجا می ایستد. من افکار خود را کنترل می کنم. من احساسات خود را کنترل می کنم.

وقتی در آینده با پرسش «چرا من؟» دچار وسوسه شوم؛ فوراً با پرسش «چرا من نی؟» پاسخ می دهم. چالش ها پاداش و فرصتی برای آموزش اند. مشکلات همان رشته های مشترکی اند که در زندگی تمام زنان و مردان بزرگ وجود دارند. در روزهای سخت مشکلی نخواهم داشت که با آن معامله کنم؛ زیرا فقط باید انتخاب کنم. افکار من واضح و شفاف خواهد بود. من انتخاب درستی خواهم کرد. سختی و مشقت معیار آمادگی برای بزرگی و عظمت است. من آمادگی را می پذیرم. چرا من؟ چرا من نی؟ من برای چیز های بزرگ آماده هستم!

من مسئولیت گذشته ای خود را می پذیرم. افکار خود را کنترل می کنم. احساسات خود را کنترل می کنم. من مسئول پیروزی خود می باشم.

قوچ همین جا می ایستد.

تصمیم دوم - خردگرایی (خردمند بودن):

من در جستجوی خرد می باشم.

با درک اینکه خرد در انتظار گردآوری است، من بصورت فعال در جستجوی آن می باشم. گذشته ای مرا هرگز نمی توان تغییر داد، اما آینده را می توان امروز با تغییر اعمال یا عملکرد های خود تغییر داد. من اعمال خود را امروز تغییر میدهم! من چشم ها و گوش های خود را برای خواندن و شنیدن کتاب ها و آثاری آموزش میدهم که تغییرات مثبتی در روابط و مناسبات شخصی من و درک بیشتر دوستانم وارد کند. من دیگر مغز خود را با موادی بمباران نخواهم کرد که تردید ها و ترس های مرا تغذیه کند. من فقط آنها را خواهم خواند و خواهم شنید که باور به خودم و باور به آینده ام را افزایش دهد.

من در جستجوی خرد می باشم. من دوستان خود را با احتیاط انتخاب می کنم. من کسی هستم که دوستان من اند، کسانی که زبان آنها را صحبت می کنم، لباس آنها را می پوشم، نظریات و عادات آنها را پخش می کنم. از این لحظه ببعد، من با مردمانی همکاری و رفاقت خواهم داشت که زندگی و شیوه زندگی آنها مورد پسند من است. اگر من با مرغان رفاقت کنم، چگونگی نول زدن به زمین و بانگ بر سر میده های نان را خواهم آموخت. اما اگر رفیق عقابان گردم، اوج گرفتن به ارتفاعات بزرگ را خواهم آموخت. من یک عقابم و سرنوشت من این است که پرواز کنم.

من در جستجوی خرد خواهم بود. من به مشوره ای مردان عاقل گوش خواهم داد. حرف های یک شخص خردمند مانند قطرات باران در بالای زمین خشک است. آنها گرانبها بوده و به سرعت برای نتایج فوری استفاده می شوند. فقط تیغه های گیاهی که یک قطره باران را قاپیده، رونق یافته و رشد می کند. شخصی که مشوره ای عاقلانه را در نظر نمی گیرد، مانند تیغه ای گیاهی است که باران را نه چشیده، بزودی پژمرده شده و میمیرد. من وقتی با خودم مشوره می کنم، فقط می توانم بر بنیاد آنچه خودم میدانم، تصامیمی اتخاذ کنم. اما من با مشوره با یک شخص خردمند، دانش و تجربه ای او را در خود علاوه نموده و شانس پیروزی خود را بصورت چشمگیری افزایش می دهم.

من خرد را جستجو خواهم کرد. من خدمتگذار دیگران خواهم بود. یک مرد خردگرا روحیه ای خدمت گذاری می دارد، زیرا چنین روحیه ای مردمان بیشتری را جذب می کند. از آنجایی که من متواضعانه به دیگران خدمت می کنم، خرد آنها به صورت آزادانه با من به اشتراک گذاشته می شود. غالباً، کسانی که روحیه ای خدمتگذاری را رشد و انکشاف میدهند، دارای ثروت بیش از اندازه می شوند. اکثر اوقات، یک خدمتگذار دارای گوش های شاه بوده و یک خدمه ای متواضع شاه می شود، چون او انتخاب محبوب مردم است. کسانی که بیشتر خدمت می کنند، سریعاً رشد و ارتقا می کنند.

من یک خدمه ای متواضع خواهم بود. من منتظر کسانی نخواهم بود که دروازه ای مرا باز کنند - من در جستجوی این خواهم بود که دروازه ام را به روی دیگران باز کنم. من پریشان نمی شوم اگر کسی پیدا نشود که به من کمک کند - اما سخت هیچانی و برانگیخته خواهم بود اگر برای کمک به دیگران حاضر باشم.

من خدمتگذار دیگران خواهم بود. من به مشوره ای اشخاص خردمند گوش خواهم داد. من دوستان خود را با احتیاط انتخاب خواهم کرد.

من در جستجوی خرد خواهم بود.

تصمیم سوم - عملگرایی (عملی بودن):

من یک مرد عملگرا هستم.

من سر از امروز با ایجاد یک من تازه، یک آینده نوی خواهم ساخت. من دیگر در یک گودال ناامیدی سکونت نخواهم کرد و بر سر زمان هدر رفته و فرصت های از دست داده سوگواری نخواهم کرد. من در مورد گذشته ام نمی توانم هیچ چیزی انجام دهم. آنچه عاجل و فوری است، آینده ای من است. من آنرا با هر دو دستم محکم می گیرم و با پاهای دهنده حمل می کنم. من وقتی با انتخاب «یک چیزی باید انجام بدهم» و یا «هیچ کاری نکنم» مواجه می شوم، همیشه «عمل کردن» را انتخاب می کنم! من این لحظه را تصاحب می کنم. من همین حالا انتخاب می کنم.

من یک شخص عملگرا هستم. من پزانرزی هستم. من سریع حرکت می کنم. من با درک اینکه تنبلی گناه است، یک عادت پر جنب و جوش بودن ایجاد می کنم. من با فنر در پاها و لیخند در چهره ام قدم بر میدارم. نیروی حیاتی که در رگهای من جریان دارد، مرا بسوی بلندی ها و پیشروی درجهت فعالیت و موفقیت وادار می کند. توانگری و کامگاری از چشم تنبلان پنهان می شود، اما پاداش بزرگ نصیب کسانی می شود که سریع حرکت می کنند.

من یک مرد عملگرا هستم. من دیگران را با کار و فعالیت خود الهام می بخشم و روحیه میدهم. من یک رهبر هستم. رهبری عمل کردن است. برای رهبری کردن، باید به پیش حرکت کنم. برای کسانی که مصروف دویدن هستند، افراد زیادی راه باز می کنند و دیگران هم در رد پای او حرکت می کنند. کار و فعالیت من یک موج پیروزی را برای کسانی ایجاد می کند که رهرو و پیرو اند. کار و فعالیت من استوار و سازگار می باشد. این شیوه باعث تزریق باور در رهبری من می شود. من منحصیث یک رهبر توانایی تشویق و الهام دیگران را تا عظمت و بزرگی دارم. این حقیقت دارد که: یک گله ای گوسفندان که توسط یک شیر رهبری می شود، یک گله ای شیرهای رهبری شونده توسط یک گوسفند را شکست میدهد!

من یک مرد عملگرا هستم. من میتوانم تصمیم بگیرم. کسی که بطرف چپ یا راست حرکت نمی کند در خط وسط قرار دارد. وقتی تصمیمی در میان گذارده می شود، مردمان زیادی می گویند که منتظر خداوند اند. اما من درک کردم که در اکثریت موارد، خداوند منتظر (عمل) من است! او به من مغز و ذهن سالمی اعطا کرده که معلومات را جمع آوری و درجه بندی نموده و شجاعانه به یک نتیجه برسم. من یک سگ لرزان نیستم: دو دل و ترسو. فطرت من قوی و راه من روشن است. یک شخص موفق به سرعت تصمیم می گیرد و به آهستگی فکر خود را تغییر میدهد. اما اشخاص غیرموفق به آهستگی تصمیم می گیرند و به سرعت فکر خود را تغییر می دهند. تصامیم من سریع گرفته شده و مرا بسوی پیروزی رهنمایی می کند.

من مرد عمل هستم. من جرات دارم. شجاع هستم. دیگر ترس در زندگی من جای ندارد. ترس، مدت های زیادی بالای آرمان من مبنی بر بهتر سازی وضع خانواده ام غلبه داشت. دیگر هرگز! من ترس را مثل بخار تبخیر کردم، دغل بازی که هرگز قدرتی بالای من نداشت! من از نظریات، شایعات یا پچ پچ میمون های عاطل ترسی ندارم، چون تمام اینها برای من عین چیز اند. من از شکست و ناکامی ترس ندارم، چون در زندگی من، شکست و ناکامی یک افسانه است. شکست و ناکامی فقط برای کسانی وجود دارد که صحنه را ترک می کنند. من ترک نمی کنم.

من شجاع هستم. من یک رهبرم. من این لحظه را تصاحب می کنم. من همین اکنون انتخاب می کنم.

من یک مرد عملگرا هستم.

من یک قلب مصمم دارم.

شخص خردمندی گفته بود: «یک سفر هزار میلی با برداشتن یک گام آغاز می شود». من با درک این حقیقت، اولین گام خود را امروز برمیدارم. پا های من برای مدت های طولانی لرزان بود، بطرف چپ و راست نوسان داشت و به عوض پیشروی، اکثرا پسروی می کرد، زیرا قلب من مسیر باد را اندازه می گرفت. انتقاد کردن، تقبیح کردن و شکایت کردن موجوداتی اند که باد خلق کرده است. اینها با نفس های موجودات ضعیفی آمده و می روند و هیچ قدرتی بالای من ندارند. قدرت کنترل مسیر در اختیار من است. من امروز به تمرین این قدرت و نیرو آغاز می کنم. مسیر من ترسیم شده و سرنوشت من مطمئنا است.

من یک قلب مصمم دارم. من در مورد چشم انداز آینده ای خود متیقین هستم. من هر صبح با شور و هیجان در باره ای روز نو و فرصت های برای رشد و تغیر بیدار می شوم. افکار و اعمال من در حرکت رو به جلو کار نموده و هرگز در جنگل های تاریک تردید یا ریگزار گل آلود افسوس نمی لغزد. من بصورت آزادانه، چشم انداز آینده ای خود را با دیگران در میان می گذارم و وقتی آنها در چشم های من باور را می بینند، مرا پیروی می کنند.

من شب هنگام سر خود را از فرط خوشحالی بر بالشت می گذارم، با درک اینکه تمام آن چیزهای که در توانم بوده، برای دور کردن کوه های که در مسیرم قرار داشتند، انجام داده ام. وقتی می خوابم، همان آرمان های ساعات بیداری ام در تاریکی شب نیز با من می باشند. بلی، من یک آرمان دارم. و این آرمان بسیار بزرگ بوده و هرگز بخاطر آن پوزش نمی خواهم. و هرگز این آرمان را اجازه نخواهم داد که از من کنار برود، زیرا در این صورت، پایان زندگی من خواهد بود. امید ها، شور و شوق ها و چشم انداز آینده ای من نشانه های هستی من اند. شخص بدون آرمان هرگز نمی تواند رویای تحقق یافته داشته باشد.

من یک قلب مصمم دارم. من انتظار نخواهم کشید.

من میدانم که هدف و مقصد هر تحلیلی، رسیدن به یک نتیجه است. من زاویه ها را آزمایش کرده ام. احتمالات را اندازه نموده ام و حالا با قلب خود تصمیم گرفته ام. من ترسو نیستم. من حالا حرکت کرده و به عقب بر نمی گردم. اگر من چیزی را برای فردا به تعویق بیندازم، آن را برای روز های بعد نیز به تعویق خواهم انداخت. لذا، من چیزی را به تعویق نمی اندازم. تمام مشکلات وقتی کوچک می شوند که من با آنها مقابله می کنم. اگر من یک خار را با احتیاط لمس کنم، بر دست من می خلد، اما اگر آن را قویا بفشارم، خار های آن مثل گرد و خاک فرو می ریزد.

من انتظار نخواهم ماند. من در مورد چشم انداز آینده ای خود متیقین هستم. راه من ترسیم شده است. سرنوشت من تضمین گردیده است.

من یک قلب مصمم دارم.

تصمیم پنجم - بشاشیت (شاد بودن):

من امروز انتخاب کردم که بشاش باشم.

من سر از همین لحظه یک شخص بشاش می باشم، چون حالا به درستی مفهوم بشاشیت و خوشحالی را درک کرده ام. تعداد کمی پیش از من توانسته اند این قانون فزیک را کشف کنند که یکی را قادر می سازد همه روزه شاد و خوشحال زندگی کند. من حالا میدانم که شاد بودن یک شیخ احساس نیست که در درون و بیرون زندگی من شناور باشد. نشاط و شادی یک انتخاب/گزینه است. شادی و خوشحالی نتیجه ای نهایی افکار و افعال معینی است که بصورت واقعی در بدن من تعاملات کیمیاوی ایجاد می کند. این تعامل منتج به نشاطی می شود که، درحالیکه برای یکتعداد نایاب است، در مجموع زیر کنترل من است.

من امروز انتخاب کردم که بشاش باشم. من هر روز را با خنده شادباش می گویم. من در لحظات بیدار شدن برای هفت ثانیه می خندم. پس از این زمان بسیار کوتاه، شور و هیجان در خون من شروع به جریان می کند. من احساس متفاوتی پیدا می کنم. من متفاوت می باشم! مشتاق و علاقمند روز می شوم. درمورد امکانات آن مواظب می گردم. من شاد هستم! خنده ارایه ظاهری شوق و علاقه ای من بوده و می دانم که شور و شوق آن مواد سوختی است که جهان را به حرکت درمی آورد. من در جریان روز خنده می کنم. وقتی تنها هستم، خنده می کنم و هنگام صحبت با دیگران خنده می کنم. مردم بطرف من کشیده می شوند، زیرا من در قلب خود خنده دارم. جهان به مشتاقان تعلق دارد، زیرا مردم آنها را در هرجایی پیروی خواهند کرد!

من امروز انتخاب کردم که شاد باشم. من با هر شخصی که روبرو شوم، لبخند خواهم زد. لبخند من کارت تماس من است. در هر صورت، لبخند نیرومند ترین اسلحه ای است که من در اختیار خود دارم. لبخند من آنقدر نیرو دارد که می تواند دسته ها ایجاد کند، یخ را بشکند و توفان ها را آرام سازد. من از لبخند خود بصورت دوامدار کار می گیرم. به خاطر لبخند من، مردمانی که روزانه با آنها تماس می گیرم، اهداف مرا به پیش می برند و رهبری مرا پیروی می کنند. همیشه اول من لبخند می زنم. این نمایش که نشانه نگرش نیک من است، به دیگران می فهماند که من چه توقعی دارم. لبخند من کلید آرایش احساس من است. شخص خردمندی گفته بود: «من نمی سرایم که شاد باشم، من شاد هستم که می سرایم!» وقتی لبخند را انتخاب می کنم، آقای احساسات خود می شوم. دلسردی، مایوسی، ناامیدی و ترس همیشه در مقابله با لبخند من پژمرده و خشک می شوند. قدرت اینکه من کی هستم، زمانی نمایش داده می شود که من لبخند میزنم.

من امروز انتخاب می کنم که شاد باشم. من دارای یک روحیه ای سپاسگزاری هستم. من در گذشته و در حالات خاصی دلسرد می شدم، تا زمانی که شرایط زندگی خود را با کسانی مقایسه کردم که کمتر خوشبخت بودند. روحیه ای سپاسگزاری مانند یک نسیم تازه که دود هوا را پاک می کند، ابر های یاس و نومیدی را دور می سازد. نا ممکن است که تخم افسردگی در یک قلب سپاسگزار ریشه گیرد. آفریدگار من نعمت های زیادی برای من عطا نموده و من به خاطر اینها همیشه به خاطر خواهم داشت که باید سپاسگزار باشم. من چندین مرتبه به یک گدا پیشنهاد کردم که در درخواست های خود همیشه چیز های بیشتری از من تقاضا نموده و تشکر کردن از من را فراموش کند. من نمی خواهم مانند یک طفل حریص، ناسپاس و بی ادب دیده شوم. من به خاطر بینایی، شنوایی و نفس کشیدن سپاسگزار هستم. اگر گاهی در زندگی من فوران رحمتی در میان باشد، بخاطر معجزه ای و فرت سپاس گزار خواهم بود.

من هر روز را با خنده شادباش می گویم. با هر شخصی که ملاقات کنم، لبخند میزنم. من دارای یک روحیه ای سپاسگزاری هستم.

من امروز انتخاب کردم که شاد باشم.

تصمیم ششم - بخشایش (بخشنده بودن):

من این روز را با یک روحیه ای بخشندگی شادباش می گویم.

برای مدت های زیادی هر ذره ای بخشندگی که داشتم قفل گردیده، از نظر ها پنهان بوده و منتظر من بود تا موجودیت گران بهای او را بالای یکتعداد اشخاص ارزشمند آشکار کنم. با کمال تاسف، دریافته بودم که اکثریت افراد لیاقت بخشایش گرانبهای مرا ندارند و از آنجاییکه آنها چیزی تقاضا نکردند، من هم تمام آنرا برای خود نگه داشتم. حالا بخشایشی که ذخیره کرده بودم، در داخل قلب من مانند یک دانه ای فلج جوانه زده و میوه ای تلخ بیار آورده است.

دیگر هرگز! در این لحظه، زندگی من اطمینان و امید تازه ای حاصل کرده است. از تمام مردم دنیا، من یکی از چندین مالک مخفی پخش کننده ای قهر و خشم هستم. من حالا میدانم که بخشندگی فقط زمانی ارزش دارد که به دیگران اعطا گردد. با عمل ساده ای اعطای بخشندگی، من دیوهای گذشته ای را رها کردم که در مورد آنها هیچ کاری نمی توانستم انجام دهم و در خود یک قلب جدید و یک آغاز جدید ایجاد کردم.

من امروز را با یک روحیه ای بخشندگی شادباش می گویم. من حتی آنهای را می بخشم که از من خواستار بخشندگی نشده اند. موارد زیادی وجود دارد که من فقط با یک حرف یا عمل نا اندیشیده یا بی مورد کسی در باره ای خودم، در قهر و غضب جوشیده ام. ساعات گرانبهای را در تصور انتقام یا مقابله ضایع کرده ام. من حالا حقیقت آشکاری را در باره این سنگ روانی در درون کفش های خود می بینم. خشمی را که من پرورش دادم غالباً یکجانبه بوده است، زیرا حمله کنندگان بر من به ندرت در مورد تخلف خود استدلال کرده اند!

من همین اکنون و برای همیشه بخشایش خود را خاموشانه حتی به کسانی اهدا می کنم که آنها تصور می کنند نیازی به آن ندارند. با عمل بخشندگی، من دیگر با افکار عقیم تغذیه نمی شوم. تلخی های من از بین رفته است. من بار دیگر در روح خود راضی گردیده و با دوستان خود موثر شده ام.

من این روز را با یک روحیه ای بخشایش شادباش می گویم. من کسانی را می بخشم که غیر عادلانه از من انتقاد کردند.

با درک اینکه بردگی در هر شکلی غلط است، میدانم شخصی که مطابق نظریات دیگران زندگی می کند نیز یک برده است. من یک برده نیستم. من مشاور خود را انتخاب کرده ام. من فرق بین درست و نادرست را میدانم. من میدانم چه چیزی برای آینده ای خانواده ای من بهتر و مفید بوده و هرگز نظریات گمراه کننده یا انتقادات غیر عادلانه مسیر مرا تغییر نخواهد داد.

کسانی که ناقد اهداف و آرمان های من اند، بسادگی مقاصد والای را نمی دانند که من در پیش رو دارم. لذا، تمسخر آنها بالای نگرش یا عمل من اثری ندارد. من نبود چشم انداز آنها را بخشیده و به پیش میروم. من حالا میدانم، انتقاد بخشی از بهای است که برای لغزش از حد وسطی گذشته پرداخت شده است.

من این روز را با یک روحیه ای بخشندگی شادباش می گویم. من خودم را می بخشم. برای سالیان درازی بزرگترین دشمن من خودم بوده ام. هر غلطی، هر محاسبه ای نادرست و هر لغزشی که انجام داده ام در مغز من تکراراً بازپخش شده است. هر وعده ای شکسته، هر روز ضایع شده و هر هدفی که به آن نرسیده ام، انزجار و نفرتی را بوجود آورده و چنان ترکیب نموده که من به خاطر عدم پیروزی در زندگی خود احساس می کنم. جبن و ترس من یک مرض فلج کننده را رشد و انکشاف داده است. وقتی من خود را مایوس می سازم، با تنبلی و بی حالی مواجه شده و بیشتر مایوس می شوم.

من امروز درک می کنم، امکان ندارد با دشمنی جنگ کنم که در درون مغز من زندگی می کند. من با بخشایش خودم تمام تردید ها، ترس ها و نومیدی های را پاک می کنم که گذشته ای مرا در حال حاضر نگه داشته است. پس از این روز، گذشته ای من آینده و سرنوشت مرا کنترل نخواهد کرد. من خود را بخشیده ام. زندگی من حالا شروع شده است.

من حتی کسانی را می بخشم که خواهان بخشایش من نیستند. من کسانی را می بخشم که از من غیر عادلانه انتقاد کردند. من خود را می بخشم.

من این روز را با یک روحیه ای بخشندگی شادباش می گویم.

من بدون استثنا پشتکار خواهم داشت.

من با دانستن اینکه همین اکنون تغییراتی که برای همیشه در زندگی خود آورده ام، آخرین قطعه ای معما را در اختیاران می گذارم. من مالک بزرگترین نیروی هستم که برای بشریت اعطا شده است: نیروی انتخاب. امروز من بدون استثنا پشتکار را انتخاب می کنم. من دیگر در یک جعبه ای گیجی (حواس پرتی) زندگی نمی کنم، تمرکز من اینجا بوده و گیجی مانند برگی در یک روز پرباد خواهد بود. من نتیجه ای مطلوب خود را میدانم. من آرمان های خود را سریع نگه میدارم. مسیر خود را تعقیب می کنم. من ترک نمی کنم.

من بدون استثنا پشتکار خواهم داشت. من با وجود خستگی ادامه خواهم داد. من به این حقیقت اعتراف می کنم که اکثریت مردم وقتی ترک می کنند که خستگی فرو می نشیند. من «اکثر مردم» نیستم. من از اکثر مردم قویترم. مردم عادی (متوسط) خستگی را به حیث مشکل مسیر می پذیرند. اما من نمی پذیرم. مردم عادی خود را با دیگران مقایسه می کنند. به همین علت است که آنها عادی اند. من خود را با ظرفیت خود مقایسه می کنم. من عادی نیستم. من خستگی را یک پیشگام (راه بلد) برای پیروزی میدانم.

یک طفل چقدر باید کوشش و تلاش کند تا راه رفتن را یاد بگیرد؟ آیا من توان بیشتری نسبت به یک طفل ندارم؟ دانش بیشتری ندارم؟ شوق و علاقه بیشتری ندارم؟ من چقدر باید کار کنم پیش از اینکه واقعا پیروز شوم؟ یک طفل هرگز نمی پرسد، چون پاسخ برایش اهمیتی ندارد. با پشتکار بدون استثنا نتیجه ای من یعنی پیروزی من تضمین است. من بدون استثنا پشتکار خواهم داشت. من بالای نتیجه تمرکز خواهم کرد.

من برای رسیدن به نتایج مطلوب خود، حتی نیازی ندارم که از پروسه لذت ببرم. آنچه برایم مهم است ادامه ای پروسه و تمرکز چشم هایم بالای نتیجه می باشد. یک ورزشکار از درد تمرین لذتی نمی برد؛ یک ورزشکار از نتایج تمرین هایش لذت می برد. یک شاهین کوچکی که از آشیانه پرت می شود، می ترسد و از صخره ها پایین می لغزد. درد و زحمت آموزش پرواز نمی تواند یک تجربه ای لذت بخش باشد؛ اما غم و اندوه آموزش پرواز به مجرد اوج گرفتن در آسمان ها فراموش می شود.

یک کشتیران ترسو که با تماشای بحرهای توفانی به کشتی خود شلاق می زند همیشه در مسیر عقیمی دور می خورد. اما یک کپتان عاقل و مجرب چشم های خود را بالای فانوس دریایی محکم نگه می دارد. او می داند که با هدایت کشتی بطور مستقیم و به یک نقطه ای مشخص، زمان مصرفی در ناراحتی کاهش می یابد و با نگهداری چشم خود بالای چراغ هرگز یک ثانیه ای دلسردی وجود ندارد. نور من، بندر من و آینده ای من در داخل دید من قرار دارد!

من بدون استثنا پشتکار خواهم داشت. من یک شخص دارای اعتقاد بزرگی هستم. خالق من در ارمیا اعلام میدارد که «من برنامه های را که برای شما دارم می دانم، برنامه ها برای رفاه شما است، نه به ضرر شما؛ برنامه های که برای امیدواری و آینده ای شما است». من پس از این روز، باور به یقینی بودن آینده ای خود دارم. قسمت اعظم زندگی من در تردید باورهایم و باور نمودن به تردیدهایم سپری گردید. دیگر هرگز! من به آینده ای خود باور دارم. من به طرف چپ یا راست نگاه نمی کنم. من به پیش می نگرم. من فقط می توانم پشتکار داشته باشم.

برای من همیشه اعتقاد و ایمان نسبت به افکار و استدلال، رهنمای معقول تری خواهد بود، زیرا افکار فقط می تواند خیلی ها دور سفر کند - اما اعتقاد حد و اندازه ندارد. من در زندگی خود توقع معجزه ها دارم، زیرا اعتقاد هر روز آنها را تولید می کند. من به آینده ای باور می کنم که آنرا نمی بینم و آن اعتقاد است. و پاداش این اعتقاد دیدن آینده ای است که من به آن باور کردم.

من بدون استثنا ادامه می دهم. من بالای نتیجه تمرکز می کنم. من یک شخص دارای اعتقاد بزرگ هستم.

من بدون استثنا پشتکار خواهم داشت.

(1) https://en.wikipedia.org/wiki/Andy_Andrews or <http://www.andyandrews.com/>

(2) https://www.andyandrews.com/downloads/print/AA_SevenDecisions.pdf